

عناصر نمایشی و ادبی داستان حضرت شعیب (ع) در قرآن

دکتر اعظم پرچم^۱

فاطمه فتاحی سده^۲

چکیده

هر داستان دارای عناصری است که کالبد آن را به وجود می‌آورد؛ از جمله داستان حضرت شعیب (ع) که به زندگی این پیامبر در شش سوره قرآن در سه چشم انداز کلی؛ در ارتباط با مردم شهر مدین؛ اصحاب ایکه و خانواده می‌پردازد. هدف قرآن، داستان پردازی نیست؛ ولی در این سوره بسیاری از جنبه‌ها و عناصر داستانی متعارف ادبیات داستانی وجود دارد، هم چنین با تصاویری زنده و بدیع که به وسیله الفاظ و تعابیری چند خلق شده اند، صحنه‌هایی شگفت و جذاب در پیش روی بیننده قرار داده، چنان که گویی در زمان حال اتفاق افتاده است.

مقاله حاضر به بررسی و تحلیل عناصر نمایشی و ادبی داستان حضرت شعیب (ع) از جمله طرح، کشمکش، شخصیت پردازی، زمان، مکان و گفتگو و هم چنین عناصر ادبی آن نظیر عنصر عاطفه، خیال، اسلوب و فکر می‌پردازد تا ملاحظه شود قرآن در بیان داستان‌های خود تا چه اندازه از شیوه هنری و ادبی بهره جسته و چگونه زبان هنر و ادبیات را وسیله‌ای مناسب و شایسته در خدمت اهداف تربیتی و هدایتی خود قرار داده است.

واژگان کلیدی: قرآن، حضرت شعیب (ع)، داستان، عناصر نمایشی، عناصر ادبی.

۱. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه اصفهان azamparcham@gmail.com

۲. کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه اصفهان، نویسنده مسئول fatahifateme70@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۲/۱۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۷/۱۴

مقدمه

داستان در عرصه فرهنگ و تمدن بشری جایگاهی ویژه دارد و ابزاری مناسب برای انتقال تجربه ها، اندیشه ها، آداب و رسوم و... از دورانی به دوران دیگر می باشد. قرآن کریم نیز از شیوه هایی مختلف برای جلب توجه انسان و راهنمایی او به مسیر صحیح استفاده کرده است که یکی از این روش ها بهره برداری از داستان می باشد. واضح است که خداوند نمی خواهد برای انسان قصه تعریف کند، اما یکی از معجزات بزرگ قرآن کریم در بیان همین قصه ها اتفاق می افتد. (یوسف/۱۱۱)

از ویژگی های بارز قصه های قرآن این است که به حوادث و سرگذشت های واقعی می پردازد و از بیان داستان های تخیلی و غیرواقعی صرف نظر می کند. به جز این خصوصیت، هدف از این داستان ها بیان و تذکر مضامینی معنوی و حکمی است که انسان را به فلاح و رستگاری رهنمود می سازد. به همین سبب، به طور قطع میان داستان های قرآنی و داستان های بشری تفاوت هایی اساسی وجود دارد؛ زیرا داستان های بشری برگرفته از فکر و اندیشه محدود بشر است؛ اما داستان های قرآنی سخن حق تعالی است، جز آن که "ضمن تعقیب آن هدف اصلی، گاه مناسبتی ایجاب می کند که داستانی با زیبایی هنر راستین ایراد شود، لیکن نه براساس خیال پردازی و قصه آفرینی؛ بلکه بر پایه ابتکار و آفرینش هنری در چگونگی گزارش و با اتکای به واقعیت های قاطع و تردید ناپذیر" (قطب، ۱۳۶۱: ۱۰۳)

از این رو می توان بسیاری از جنبه های عناصر داستانی متعارف در ادبیات داستانی را در داستان های قرآن از جمله داستان حضرت شعیب (ع) تشخیص داد و ارزیابی کرد.

تاکنون پژوهشی مستقل در مورد جلوه های هنری و عناصر داستانی حضرت شعیب (ع) انجام نشده است در این مقاله تلاش بر آن است که عناصر هنری و ادبی داستان حضرت شعیب (ع) در آیات قرآن مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد.

۱- پیشینه پژوهش

داستان های قرآن بارها از جانب پژوهشگران مورد بررسی قرار گرفته است، به پژوهش هایی مانند: التصوير الفنی فی القرآن از سید قطب، جلوه هایی از هنر تصویر آفرینی در قرآن (حمید محمد قاسمی، ۱۳۸۷)، پژوهشی در جلوه های هنری داستان های قرآن (محمود بستانی)، تحلیل ادبی داستان های قرآن (پروینی، ۱۳۷۸) آفرینش و جلوه های هنری داستان های قرآن (جعفری، ۱۳۷۶)، بررسی جلوه های هنری داستان حضرت ابراهیم (ع) (نعیمه پرنداجی و ناهید نصیحت، ۱۳۸۸)

تحلیل عناصر داستانی قصه یوسف (ع) (حبیب الله آیت اللهی، محمد علی خیری و...، ۱۳۸۶)، تصویر هنری داستان حضرت آدم در قرآن (مرضیه زارع زردینی، ۱۳۹۲)، زنجیره منظم معنایی درون مایه ها در صحنه های داستان یوسف (ع) در قرآن (از صدیقه زودرنج، ۱۳۹۵) اشاره کرد.

۲- پرسش های پژوهش

آیا داستان حضرت شعیب (ع) ظرفیت ها، جنبه ها و عناصر نمایشی را دارد؟ در داستان حضرت شعیب عناصر ادبی از جمله عنصر اسلوب، اندیشه، عاطفه و خیال چگونه مطرح می شود؟

۳- روش تحقیق

روش تحقیق، کتابخانه ای و با راهبرد توصیفی-تحلیلی است و با توجه به آیات قرآن بر اساس ترجمه آقای فولادوند؛ عناصر نمایشی و ادبی داستان حضرت شعیب (ع) مورد تحلیل و ارزیابی قرار می گیرد.

۴- تحلیل عناصر نمایشی داستان در قرآن کریم

از جمله منابع الهام درام نویسان و نمایشنامه نویسان، کتب مقدس و سرگذشت پیشینیان با هدف هدایت انسان است. در ارتباط با آشنایی هنرمندان ایرانی با هنر تئاتر و رشد و گسترش آن در یکصد سال اخیر، هنرمندان این رشته موضوعات و داستان های قرآنی کریم، را دستمایه هنر خود قرار داده اند. اتکا به قرآن و محور قرار گرفتن آن به سبب حیات، قوت، استحکام و استواری اندیشه و معارف اسلامی است، اما در حوزه هنرهای نمایشی چگونه می توان قرآن کریم، موضوعات و داستان های آن را دستمایه این هنر قرار داد؟ آیا موضوعات و داستان های قرآن کریم دارای ظرفیت های نمایشی است؟ (خبری، ۱۳۸۷: ۱۰۶) "برای این که الگویی اساس نمایش را تشکیل دهد باید نوعی خاص باشد، یعنی الگویی که در نظر فردی که ان را می پذیرد وجهی قابل توجه از زندگی را تصویر می کند." (هولتن، ۱۳۶۲: ۶۳) منظور از نوعی خاص، طرح و عنوان نمایشی است که هم از نظر محتوا و هم از نظر شکل باید دارای ظرفیت و قابلیت اجرای نمایش را به عنوان درام داشته باشد. (همان، ۱۰۹) با مطالعه و بررسی داستان های قرآن مشخص می شود که بسیاری از جنبه های عناصر داستانی متعارف در ادبیات داستانی در داستان های قرآن وجود دارد. قدر مسلم آن است که هدف قرآن کریم، قصه گویی و نمایش نامه نویسی نمی باشد، بلکه کتاب هدایت است.

۵- عناصر نمایشی داستان حضرت شعیب (ع)

منظور از عناصر نمایشی، توان یا امکان بالقوه تبدیل پذیری از نظر محتوا و شکل به اثر نمایشی است. (خبری، همان، ۱۰۸)

داستان حضرت شعیب (ع) دستمایه مورد نظر را چون بذری، چه از نظر محتوا و چه از نظر شکل در خود دارد که با مراقبت از آن رشد و نمو خواهد کرد و با حرکتی رو به جلو از رابطه علی و معلولی برخوردار است.

با بررسی و تحلیل داستان شعیب (ع) در قرآن کریم عناصر نمایشی آن آشکار می‌گردد که برخی از مهم‌ترین موارد آن به شرح ذیل است:

۱-۵: پیرنگ (طرح)

پیرنگ، سلسله حوادثی است که در داستان جریان دارد، معمولاً این حوادث رابطه سببی با یکدیگر دارند و از شخصیت‌های داستان جدا نمی‌شوند. (نجم، ۱۹۷۹: ۶۳) حوادث به خودی خود پیرنگ را به وجود نمی‌آورند؛ بلکه پیرنگ خط ارتباط میان حوادث را ایجاد می‌کند (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۶۴) در تمام حوادث داستان حضرت شعیب (ع)، رابطه علی و معلولی حاکم است. حضرت شعیب (ع) یک بار به سوی قوم مدین بار دیگر به سوی اصحاب ایکه که هر دو بت پرست بودند، فرستاده شد. این پیامبر در تبلیغ دعوت الهی روش‌هایی مختلف را در پیش گرفت و با انحرافات این دو قوم از طریق آوردن استدلال و گفتمانی عقلانی به مبارزه برخاست و سعی در هدایت آنان داشت. با توجه با اوضاع اجتماعی و خلافت‌های مشخص این اقوام که عبارت از کم‌فروشی و خیانت در کیل و پیمان‌ها بود، سفارش به رعایت انصاف در معاملات، در شیوه‌های تبلیغی ایشان نمودی بارزتر دارد. حضرت شعیب (ع) در حوادث داستان حضرت موسی (ع) به ایشان اطمینان خاطر می‌دهد که در رعایت معامله (شروط ازدواج) انصاف دارد و نسبت به او سختگیری نمی‌کند.

۲-۵: کشمکش (جدال)

این عنصر، در آفرینش صحنه‌های داستانی و پردازش شخصیت‌ها نقشی اساسی دارد. از نخستین داستان قرآن کشمکش آغاز شده و به صورت‌های گوناگون ادامه یافته است. به مقابله شخصیت‌ها و نیروها در داستان با یکدیگر کشمکش می‌گویند که دارای اجزای گره افکنی، هول و ولا، بحران و گره‌گشایی می‌باشد. «گره افکنی؛ وضعیتی دشواری است که برخی اوقات به طور ناگهانی ظاهر

می‌شود، برنامه‌ها، روش‌ها و نگرش‌ها را تغییر می‌دهد.» (میرصادقی، همان: ۷۲). هول و ولا کیفیت است که نویسنده برای وقایعی که در داستان در شرف تکوین است، می‌آفریند و خواننده را به خواندن ادامه داستان کنجکاو می‌کند (نجم، همان: ۱۶) بحران، نقطه‌ای است که نیروهای متضاد برای آخرین بار با هم تلاقی می‌کنند و واقعه داستان را به نقطه اوج و بزنگاه می‌کشاند و موجب درگیری زندگی شخصیت با دیگر شخصیت‌های داستان می‌شوند. (میرصادقی، همان: ۷۶) نقطه اوج و بزنگاه لحظه‌ای در داستان است که در آن بحران به نهایت رویارویی و تعارض برسد و به مرحله دیگر گره‌گشایی بیانجامد. (نجم، همان: ۶۵) و گره‌گشایی پیامد وضعیت و موقعیت پیچیده یا نتیجه نهایی رشته حوادث است. در گره‌گشایی سرنوشت شخصیت با شخصیت‌های داستان تعیین می‌شود و آن‌ها به موقعیت خود آگاهی پیدا می‌کنند، خواه این موقعیت به نفع آن‌ها باشد یا به ضررشان (میرصادقی، همان: ۷۷). داستان حضرت شعیب (ع) این عناصر را در خود نهفته دارد. در داستان حضرت شعیب (ع) و قوم مدین تبلیغ دعوت الهی و نهی از کم‌فروشی و خیانت در معاملات و هشدار به استفاده عادلانه از ترازو و عبرت از اقوام پیشین در داستان گره افکنی ایجاد می‌کند. استهزا و طعنه زدن به حضرت شعیب (ع) و پاسخ قوم به ایشان مبنی بر ادامه سنت پدران و استفاده از اموال به طریق دلخواه هول و ولا را در داستان پدید می‌آورد و خواننده را به ادامه داستان کنجکاو می‌کند. تهدید حضرت و پیروانش به انتخاب یکی از دو راه برگشتن از توحید و یا تبعید از سرزمین و تهدید به قتل ایشان، نقطه اوج و بزنگاه داستان را تشکیل می‌دهد و انتظار برای حکم خدا در میان مؤمنان و کافران "فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ" (اعراف/۸۷) «شکیبا باشید تا خداوند میان ما داوری کند و او بهترین داوران است» همان گره‌گشایی در داستان است.

در داستان حضرت شعیب (ع) و اصحاب‌ایکه دعوت به تقوای الهی و رعایت عدالت در معاملات و نهی از کم‌فروشی در داستان گره افکنی ایجاد می‌کند. نسبت افترا و مسحور شدگی به حضرت هول و ولا را در داستان پدید می‌آورد و خواننده را به ادامه داستان کنجکاو می‌کند. درخواست اصحاب‌ایکه که ادعای صداقت حضرت را منوط به نزول عذاب می‌دانند و تقاضای انداختن قطعه‌ای از آسمان بر سرشان توسط حضرت نقطه اوج و بزنگاه داستان را تشکیل می‌دهد. حضرت اختیار خویش را در وقوع عذاب نفی می‌کند "قَالَ رَبِّيَ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ" (شعراء/۱۸۸) «گفت: پروردگرم به آنچه می‌کنید داناتر است.» که این همان گره‌گشایی در داستان است.

در داستان حضرت شعیب (ع) و دختران ایشان و حضرت موسی (ع)، گره افکنی در همان مقدمه داستان صورت می‌گیرد. تلاش دختران برای جلوگیری از مختلط شدن گوسفندان خود با بقیه گوسفندان در سیراب شدن: "وَلَمَّا وَرَدَ مَاءٌ مَدِينٍ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ؛ «گروهی از مردم را بر آن یافت که [دام‌های خود را] آب می‌دادند، و پشت سرشان دو زن را یافت که [گوسفندان خود را] دور می‌کردند.» (قصص/۲۳) در داستان گره افکنی ایجاد می‌کند. نحوه آشنایی حضرت موسی (ع) با دختران شعیب (ع) "قَالَ مَا خَطْبُكُمْمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصَدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ؛ (همان/۲۳)؛ «[موسی] گفت: «منظورتان [از این کار] چیست؟» گفتند: «ما به گوسفندان خود [آب نمی‌دهیم تا شبانان [همگی گوسفندانشان را] برگردانند، و پدر ما پیری سالخورده است.» هول و ولا را در داستان پدید می‌آورد و خواننده را برای دنبال نمودن ادامه داستان کنجکاو می‌کند. داستان با پیشنهاد ازدواج حضرت شعیب به موسی (ع) با دخترش در قبال مهریه‌ای که عبارت از خدمت و دامداری برای ایشان بود، تمام می‌شود "قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حَجَّحٍ" (همان/۲۷)؛ «[شعیب] گفت: «من می‌خواهم یکی از این دو دختر خود را [که مشاهده می‌کنی] به نکاح تو در آورم، به این [شرط] که هشت سال برای من کار کنی.» که این همان گره‌گشایی در داستان است.

۳-۵: شخصیت پردازی

شخصیت، عبارت از فردی است که نویسنده برای ایفای نقش و انجام وظایف خاص برمی‌گزیند. اشخاص در داستان همپایه نیستند، بعضی از آن‌ها در بیش‌تر بخش‌های داستان حضور دارند و برخی دیگر مدتی کوتاه به روی صحنه می‌آیند و بعد خارج می‌شوند. در داستان‌های قرآنی نیز "این شخصیت‌ها هستند که حد و مرز قلمرو داستان را تعیین می‌کنند و شخصیت اصلی بین دیگر شخصیت‌ها و حوادث داستان، اتحاد به وجود می‌آورد." (عبدالتواب، ۱۹۹۵: ۱۰۰)، بنابراین شخصیت‌های داستان حضرت شعیب (ع) را از لحاظ نقشی که ایفا می‌کنند، می‌توان به دو دسته اصلی و فرعی تقسیم کرد:

۱-۳-۵: شخصیت اصلی

حضرت شعیب (ع) در این داستان به عنوان شخصیتی که داستان را به پیش می‌برد و حوادث داستان بر اساس شخصیت او، به مسیر خود ادامه می‌دهد، نقطه مرکز داستان است. او از آغاز تا پایان داستان، در

حوادث و موقعیت های مختلف دارای حضوری فعال و چشمگیر است. شعیب (ع) در سرنوشتی که در داستان برایش رقم می خورد و در رویارویی با رخدادهایی که دست به عمل می زند، سهیم است.

۵-۳-۲: شخصیت های فرعی

این داستان دارای شخصیت های فرعی نیز می باشد که هر کدام از آن ها وظیفه و نقشی مشخص و محدود را ایفا می کنند. وظایف آن ها نخست در معرفی بیش تر شخصیت حضرت شعیب (ع) مؤثر است. سپس از طریق آن ها به اندیشه، حوادث و موقعیت های مختلف پی برده می شود. در شخصیت های فرعی داستان شعیب (ع) می توان از دختران حضرت به عنوان نیروهای همسو نام برد و هم چنین حضرت موسی (ع) که در شروط حضرت شعیب (ع) برای ازدواج با دخترش به عنوان شخصیتی همسو حضور دارد.

قوم مدین و اصحاب ایکه شخصیت های فرعی مخالف داستان هستند که در رویارویی با حق و تقاضا و اعمال ناشایست خود، چهره آن را برجسته تر ساخته اند.

۵-۴: زمان

زمان در سیر حوادث داستانی و رشد و نمو آن تأثیری به سزا دارد. خارج شدن قصه از محدوده زمان سبب می گردد که حادثه را عاری از حرکت در زندگی گرداند و آن را به درختی تبدیل کند که از ریشه هایش جدا شده است؛ چنین درختی شاخ و برگ نمی گستراند و بر نمی دهد. زمان به مانند ابزاری در دست هنرمند است که متناسب با ویژگی حوادث داستان، رنگی از آن را به کار می گیرد. (خطیب، ۱۹۷۵: ۸۳) زمان در داستان های قرآنی نیز نقشی مهم ایفا می کند و به داستان حرکت و پویایی می دهد.

در سوره های اعراف و هود، خداوند متعال، ابتدا امری را که در زمان حال در داستان حضرت شعیب (ع) و مردم مدین روی می دهد، بیان می کند "وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ... (هود/۸۴)". «و به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم و گفت: ای قوم من خداوند یگانه را پرستید که جز او معبودی برای شما نیست.» سپس ایشان مردم را نسبت به حادثه ای که در آینده اتفاق می دهد، بیم داده است که در سوره هود "وَأِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ" (همان). «... و من از عذاب روز فراگیر بر همه شما می ترسم» و در سوره اعراف "و

انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ... " (اعراف/۸۶). «... خوب بنگرید عاقبت کار تبه کاران و مفسدان، به کجا خواهد انجامید» با اختلاف در تعبیر بیان شده است. در ادامه سوره های هود و اعراف، حوادث داستان پی در پی ادامه پیدا می کند تا با فعل آینده در سوره اعراف "... الَّذِينَ كَذَبُوا شَعْيِيًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ؛ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمِ كَافِرِينَ" (همان/۹۲-۹۳) «آنان که شعیب را تکذیب کردند، آن‌ها زیانکار بودند و از آن‌ها روی برگردانید و گفت: من پیام‌های پروردگارم را به شما ابلاغ نمودم و شما را نصیحت کردم و چگونه بر گروه کافران افسوس خورم» و در سوره هود "كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا بُعْدًا لِّمَدِينٍ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ" (هود/۹۵) «آگاه باشید که مردم مدین از رحمت خود بهره‌ای نبردند (و از آن دور شدند) همان گونه که قوم ثمود از آن (رحمت) دور گردیدند». تمام می‌شود.

در سوره شعراء، خداوند متعال در داستان حضرت شعیب (ع) و اصحاب ایکه ابتدا در مورد امری که در آینده اتفاق خواهد افتاد، سخن می‌گوید "كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ" (شعراء/۱۷۶) «ساکنان شهر ایکه فرستادگان خدا را تکذیب کردند.» سپس در ادامه، حادثی را که در زمان حال روی می‌دهد، بیان می‌کند. در این جا خداوند می‌فرماید: "إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ" (همان/۱۷۷). «هنگامی که شعیب به آن‌ها گفت آیا تقوا پیشه نمی‌کنید؟» در ادامه سوره، حوادث داستان پی در پی ادامه پیدا می‌کند تا این که با فعل آینده پایان می‌یابد. "فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ" (همان/۱۸۹) «پس او را تکذیب کردند و عذاب روز ابرهای سایه‌افکن آن‌ها را فرو گرفت که این عذاب روز بزرگی بود.»

در سوره قصص خداوند بلندمرتبه نخست، امری را که در زمان حال در داستان ملاقات دختران حضرت شعیب (ع) با حضرت موسی (ع) روی می‌دهد، بیان می‌کند "وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ... " (قصص/۲۳) «و هنگامی که به (چاه) آب رسید گروهی از مردم را آن‌جا دید...» در ادامه سوره، حوادث داستان پی در پی ادامه می‌یابد تا این که با فعل آینده تمام می‌شود "أَيُّمًا الْأَجْلِينَ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ" (همان/۲۸) «گفت این (قراردادی) میان من و تو باشد هر کدام از دو مدت را انجام دهم ظلمی بر من نخواهد بود.»

در حوادث این داستان، رویدادها براساس توالی طبیعی خود به پیش می‌روند؛ یعنی رویدادها از گذشته به حال، سپس به سمت آینده حرکت می‌کنند و همان گونه که رویدادها و زمان‌ها از پی

هم می آیند، افعال در داستان نیز به همان ترتیب پشت سر هم قرار می گیرند، این روند به کمک حرف ترتیبی (فاء) انجام می پذیرد؛ یعنی فعل گذشته ای که در سرآغاز داستان آمده، از گذشته‌ای که در اواسط داستان آمده، دورتر آمده است و فعل گذشته ای که در پایان داستان ذکر شده، در مقایسه با فعل های گذشته موجود در میان داستان، به زمان حال نزدیک تر است، بنابراین افعال همراه با خط سیر زمان در حرکت و تغییر هستند.

۵-۵: گفتگو

گفتگو، مبادله خاص کلامی میان دو یا چند نفر در یک موقعیت مشخص و یا سخن گفتن شخصیت ها با خود یا دیگران است که روح دمیده شده در یک داستان است، بدون این روح، مجموع واژه های قصه هم چون توده ای از سنگ جلوه می کنند. گوناگونی و رنگارنگی در گفتگو به حرکت ها و قصه، زیبایی و وقار می دهد. گفتگو هر چند ظاهری ساده دارد از باطنی پیچیده و بسیار ظریف بهره می برد. (حسینی، ۱۳۷۷: ۱۹۳)

گفتگو در داستان حضرت شعیب (ع) نقشی برجسته دارد. این داستان که به موضوع رعایت انصاف در معاملات می پردازد، به شیوه گفتگو عرضه شده است. در بخش نخست داستان با گفتگو، ایشان هم چون دیگر پیامبران، بی درنگ رسالت خود را آغاز می کند. نخستین سخن او با قومش دعوت به پرستش "الله" می باشد و با آن از بزرگ ترین خطایی که گریبانگیر آنان شده است، پرده برمی دارد؛ قوم او مدتی کم فروش هستند و در معامله عدالت و انصاف را رعایت نمی کنند. «وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُنْفِسُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (اعراف/۸۵)

«ما به سوی مردم مدین برادرشان شعیب را فرستادیم (شعیب) گفت: ای قوم من خداوند یکتا را پرستید که هیچ معبودی جز او برای شما نیست. دلیل (روشن) دیگر از سوی خدا برای شما آمده، پس (حق) پیمان را ادا کنید و از حقوق مردم چیزی کم مگذارید. پس بر روی زمین پس از اصلاح و پاکسازی آن فساد مکنید که این برای شما بهتر است اگر مؤمن و باورمند باشید.» و «وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْفُسُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَأَكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ» (هود/۸۴) «و به سوی مردم مدین برادرشان شعیب را فرستادیم. گفت: ای قوم من خداوند یگانه را پرستید که جز او معبودی برای شما نیست. به هنگام خرید و فروش پیمان را

و وزن چیزها را کم مکنید که من خیر شما را می بینم و من از عذاب روز فراگیر بر شما می ترسم (که شما را فرا گیرد).» شعیب (ع) ادامه می دهد و گفتارش خطاهای قوم را آشکارتر می کند: «وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ...» (اعراف/۸۶) «و بر سر هر راهی منشینید که بترسانید و کسی را که ایمان به خدا آورده تهدید نکنید و سدّ راه خدا نشوید...»

شعیب اندر زشان می دهد اما سودی نمی برد. «وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُزِيلَتْ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ» (همان/۸۷) «و اگر گروهی از شما به آن چه من فرستاده شده ام ایمان بیاورد و گروه دیگر ایمان نیاورد، شکیبایی پیشه کنید تا خدا میان ما داوری نماید که او بهترین داور است.»

اگر چه آیه فوق نیز هم چنان گفتاری از حضرت شعیب (ع) را پوشش می دهد، اما پیدا است که میان گفتار پیشین و این گفتار فاصله ای زمانی قرار دارد که در قصّه حذف شده است. از گفتار حاضر ایشان برمی آید که دیگر به مهربانی آن چه در آیه پیش دیدیم، نیست و به صراحت از انتظار برای حکم خدا میان مؤمنان و کافران سخن می گوید. آشکار است که او در فاصله زمانی میان این دو گفتار بسیار کوشیده است تا کافران را از خطا برحذر دارد؛ اما کافران و به ویژه بزرگان قوم بر مخالفت خود پای می فشارند: «قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ» (هود/۸۷) «گفتند: ای شعیب آیا نمازت به تو دستور می دهد که ما آن چه را پدرانمان می پرستیدند کنار بگذاریم؟ تو که انسان بردبار و رشید و فهمیده بودی.» نماز را در چهره انسانی مشاهده می کنیم که به خوبی ها امر می کند و از بدی ها نهی می نماید و ادامه می دهند که «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ» (اعراف/۸۸) «بزرگان قوم او که تکبر و بزرگی می ورزیدند، می گفتند: (سوگند یاد می کنیم که) ای شعیب، تو و کسانی را که به تو ایمان آورده اند از شهر خویش می رانیم مگر آن که به آیین ما برگردید. فرمود آیا می خواهید ما را به آیین خود بازگردانید اگر چه مایل نباشیم.» «قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا زَهْرُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعِزِيزٍ» (هود/۹۱) و گفتند: " ای شعیب، بسیاری از چیزهایی را که می گویی نمی فهمیم، تو را در میان خود ناتوان می بینیم، اگر به خاطر قبیله ات نبود، سنگسارت می کردیم، و تو بر ما پیروزی نیابی." (این گفتار سران قوم) کنایه از آن است که گفتار تو (شعیب) بی فایده است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۰/۳۷۴)

هر چند داستان می‌توانست سخنان تهدید آمیز مردم مدین را از طریق عنصر روایت برملا سازد، اما داستان به جای روایت به گفتگو روی آورده است و از این طریق در حقیقت در نظر دارد که نخست خوانندگان به صورت مستقیم و با زبان خود آن‌ها با دقایق اندیشه هایشان آشنا شوند؛ چرا که گوش دادن به صورت مستقیم به مراتب از نقل و گزارش صرف زنده‌تر و دلپذیرتر است، سپس خوانندگان به طور مستقیم به انحرافات رفتار شخصیت مورد محاوره پی می‌برند.

از آن‌جا که ادبیات قوم حضرت شعیب (ع)، ادبیاتی کاسبکارانه بوده است، شعیب با زبان مناسب آنان را مورد خطاب قرار می‌دهد - چنان‌چه گذشت - و بر سود نبردن خود تأکید می‌کند.

«قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ» (اعراف/ ۸۸)

«سران قومش که تکبر می‌ورزیدند، گفتند: «ای شعیب، یا تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند، از شهر خودمان بیرون خواهیم کرد یا به کیش ما برگردید.» گفت: «آیا هر چند کراهت داشته باشیم؟»

«قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ» (همان/ ۸۹)

[و حضرت شعیب (ع) و پیروانش نسبت به بازگشت از توحید اظهار کراهت نمودند و گفتند: پس از آن که خدا ما را از کیش شما رها کرده است اگر به آن بازگردیم، بر خدا دروغ بسته باشیم، و ما را سزاوار نیست که به آن بازگردیم، مگر آن‌که خدا، پروردگار ما بخواهد. پروردگار ما از نظر دانش بر هر چیزی احاطه دارد، بر خدا توکل کرده ایم. بار پروردگارا، میان ما و قوم ما به حق داوری کن که تو بهترین داورانی. و مخالفان شعیب (ع) که از همراه کردن او با خود ناامید شده‌اند، این بار تنها مؤمنان و مشتاقان او را مخاطب قرار می‌دهند. «وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ» (همان/ ۹۰)

«و سران قومش که کافر بودند، گفتند: «اگر از شعیب پیروی کنید، در این صورت به طور قطع زیانکار هستید.» در قصه از عکس‌العمل پیروان شعیب (ع) خبری نیست.

در ادامه گفتگو، ایشان را به خاطر بی‌اعتنایی به خداوند و حرمت بستگان توبیخ می‌نماید: «قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرًا...» (هود/ ۹۲) «فرمود: ای قوم من! آیا چند نفر

قوم و قبیله من نزد شما از خداوند عزیزتر هستند. در حالی که او (و فرمان او) را پشت سر انداخته‌اید...» عبارت «وَرَاءَ كُمْ ظَهْرِيَا» کنایه از فراموشی و بی‌اعتنایی است. (طباطبایی، همان: ۳۷۵/۱۰) درخواست حضرت شعیب (ع) برای هلاکت قوم با سخنانی تند و غضب آلود و با آهنگی هراسناک و خشونت بار بیان می‌شود: «وَيَا قَوْمِ اَعْمَلُوا عَلَيَّ مَكَانَتِكُمْ اِنِّي غَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْرِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَاَرْتَقِبُوا اِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ» (همان/۹۳) «وای قوم من، شما بر حسب امکانات خود عمل کنید، من [نیز] عمل می‌کنم. به زودی خواهید دانست که عذاب رسواکننده بر چه کسی فرود می‌آید و دروغگو کیست و انتظار برید که من [هم] با شما منتظر هستم.» و آخرین مرحله گفتگوی این داستان، گفتگوی درونی حضرت است که از هلاکت ایشان به سبب طغیانگری متأثر نیست: «فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ اَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ اَسَى عَلَيَّ قَوْمِ كَافِرِينَ» (اعراف/۹۳) «پس از قوم (گناهکار) روی برگردانید و گفت: ای قوم من به راستی که پیام‌های پروردگرم را به شما رسانیدم و پندتان دادم چگونه بر گروهی که کافر هستند دریغ خورم»

در حادثه دوم داستان که مربوط به اصحاب ایکه است، بخش نخست داستان با گفتگوی حضرت شعیب (ع) با آنان آغاز می‌شود: «اِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ اَلَا تَتَّقُونَ اِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ اَمِيْنٌ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُوْنَ وَمَا اَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ اُجْرِي اِلَّا عَلٰى رَبِّ الْعَالَمِيْنَ اَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِيْنَ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيْمِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ اَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِيْنَ وَاَتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَاَلْحِيْلَةَ الْاَوَّلِيْنَ» (شعراء/۱۷۷-۱۸۴) «هنگامی که شعیب به آنها گفت: آیا پروا نمی‌کنید؟ من برای شما پیامبری امین هستم. از خدا بترسید و از من اطاعت کنید. من از شما در برابر این دعوت و هدایت خود مزد و پاداشی طلب نمی‌کنم. مزد من تنها بر پروردگار جهانیان است. پیمانانه را تمام بپردازید و کم فروشی مکنید و با ترازوی درست وزن کنید به مردم کم ندهید و در زمین پروردگرم به آن فساد مکنید. از آن کس که شما و آفریدگان پیش از شما را آفریده است بترسید» در ادامه داستان گفتگوی اصحاب ایکه با حضرت بیان شده است: «قَالُوا اِنَّمَا اَنْتَ مِنَ الْمُسْحَرِيْنَ وَمَا اَنْتَ اِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَاِنْ نَطْنُكَ لَمِنَ الْكَاذِبِيْنَ فَاشْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ قَالَ رَبِّيْ اَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ» (همان/۱۸۵-۱۸۸) «جز این نیست که تو را جادو کرده و تو نیز بشری همانند ما هستی و می‌پنداریم که دروغ می‌گویی. اگر راست می‌گویی پاره ای از آسمان را بر سر ما انداز.» حضرت فرمود: "پروردگرم به آنچه می‌کنید، داناتر است" این آیه کنایه از این است که او هیچ اختیاری در آوردن عذاب ندارد و این کار

مثل همه کارها تنها به دست خود خداوند انجام می‌گیرد؛ چون او دانای به اعمال مردم است و بهتر می‌داند چه عملی مستوجب عذاب و چه نوع عذابی است. (طباطبایی، همان: ۳۱۳/۱۵).

در حادثه سوم داستان که مربوط به داستان ملاقات حضرت موسی (ع) با دختران شعیب است، بخش نخست، گفتگوی حضرت موسی (ع) با دختران شعیب (ع) را روایت می‌کند: «... قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصَدِّرَ الرَّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ» (قصص/۲۳) «... گفت کار شما چیست؟ دختران پاسخ دادند: (گوسفندان را) آب نمی‌دهیم تا (چوپانان) برگردند و پدر ما پیری سالخورده است.» در ادامه داستان، گفتگوی دختر شعیب (ع) با موسی (ع) بیان شده: «... قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا...» (همان/۲۵) «همانا پدرم تو را می‌خواند تا مزد آن که برای ما آب دادی، پاداشت دهد...» پیدا است که گفتگوی دختر شعیب (ع) با پدر و بیان این رویداد برای او در قصه حذف شده است.

سپس گفتگوی دختر با پدر بیان شده است: «قَالَتْ إِحْذَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ» (همان/۲۶) «یکی از آن دو (دختر) گفت: ای پدر، او را استخدام کن چرا که بهترین کسی است که استخدام می‌کنی؛ نیرومند و امین است.» اگر چه سخن از پیوند این خانواده گفته نمی‌شود؛ اما مخاطب می‌تواند رابطه صمیمانه دختران با پدر و محبت و احترام متقابل را در این خانواده در ذهن مجسم نماید. شعیب (ع) از این پیشنهاد استقبال می‌کند و تمایل باطنی دخترش را به ازدواج با موسی درمی‌یابد و در حضور دخترانش پیشنهاد ازدواج با یکی از آن دو را به موسی (ع) می‌دهد و انتخاب را بر عهده او می‌گذارد.

ادامه داستان، گفتگوی حضرت (ع) با موسی (ع) در این باره است: «قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حَجَاجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَمْسُقَ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ» (همان/۲۷) «من می‌خواهم یکی از این دو دختر خود را به نکاح تو در آورم؛ به این شرط که هشت سال برای من کار کنی و اگر ده سال را کامل گردانی اختیار با تو است و نمی‌خواهم بر تو سخت گیرم، و مرا ان شاء الله از نیکوکاران خواهی یافت.»

بخش پایانی داستان گفتگوی حضرت موسی (ع) است: «قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجْلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ» (همان/۲۸) «این میان من و تو باشد که هر یک از دو مدت را به انجام رسانیدم بر من تعدی نباشد و خدا بر آنچه می‌گوییم وکیل است»

۶- عناصر ادبی در داستان حضرت شعیب (ع)

از دید تمامی ناقدان معاصر ادبیات، عناصر ادبی را می‌توان در چهار عنصر خلاصه کرد، یعنی نمی‌توان متنی را ادبی نامید اما سهمی از این چهار عنصر در آن نیافت و در واقع کمیت و کیفیت به کارگیری این عناصر است که باعث تفاوت یک متن ادبی از دیگر متون و حتی یک نوع ادبی از آن نوع متفاوت آن می‌شود. (شایب، ۱۹۹۹: ۱۸۱؛ امین، ۱۳۶۷: ۳۸)

۶-۱: عنصر عاطفه

این عنصر، همان نیرویی است که ما به وسیله آن احساسات درونی خود، از جمله عشق‌ها، نفرت‌ها، خشم‌ها، ترس‌ها، اضطراب‌ها و خلاصه تمام خوشی‌ها و ناخوشی‌ها را به دیگران منتقل می‌کنیم و می‌توان آن را جزء اساسی‌ترین پایه‌های اثر ادبی به شمار آورد و شاید خود این نیرو به تنهایی مهم‌ترین آن به شمار آید. (امین، همان: ۱۴۴) و این به طور دقیق همان چیزی است که باعث می‌شود یک سخن و یا اثر، جاودانه باقی بماند.

عواطف گوناگون حضرت شعیب (ع) و قوم در داستان یاد شده این گونه به تصویر کشیده شده

است:

۶-۱-۲: عواطف گوناگون تجلی یافته در حضرت شعیب (ع)

۶-۱-۲-۱: عاطفه شفقت و مهربانی حسرت نسبت به قوم: "وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا"

(هود/۸۴؛ اعراف/۸۵)؛ «و به سوی [اهل] مدین، برادرشان شعیب را [فرستادیم].»

۶-۱-۲-۲: احساس کراهت و بیزاری از اعمال ناشایست قوم: "قَالَ أَوْلَوْكُنَّا كَارِهِينَ"

(اعراف/۸۸) «گفت: آیا هر چند کراهت داشته باشیم؟»

۶-۱-۲-۳: متأثر نشدن از هلاکت قوم کافر و لجوج: "فَكَيْفَ ءَأَسَىٰ عَلَىٰ قَوْمِ كَافِرِينَ"

(اعراف/۹۳) «چگونه بر گروهی که کافرند دریغ بخورم؟»

۶-۱-۲-۴: حسّ صاحب نعمت بودن قوم: "إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ" (هود/۸۴) «به راستی شما را در

نعمت می‌بینم.»

۶-۱-۲-۵: احساس اضطراب و بیمناک بودن نسبت به عذاب قوم: "وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ

يَوْمٍ مُّحِيطٍ" (همان) «من از عذاب روزی فراگیر بر شما بیمناک هستم.»

- ۶-۱-۲-۶: حسّ مسؤولیت نسبت به اصلاح جامعه: «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَشْطَعْتُ» (هود/۸۸)
 «من قصدی جز اصلاح [جامعه] تا آنجا که بتوانم، ندارم.»
- ۶-۱-۲-۷: احساس نگرانی از تشابه سرنوشت قوم با اقوام پیشین: «وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمٌ لَوْطٍ مِنْكُمْ بَعِيدٍ» (همان/۸۹) «ای قوم! مبادا با دشمنی با من مانند آنچه به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید، به شما [نیز] برسد، و قوم لوط که از شما چندان دور نیست.»
- ۶-۱-۲-۸: کوچک شمردن قبیله در مقابل خداوند: «إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ» (همان/۹۲)؛
 «در حقیقت، پروردگار من به آنچه انجام می‌دهید احاطه دارد.»
- ۶-۱-۲-۹: احساس امیدواری به پیروزی در برابر قوم: «... سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ مَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ» (همان/۹۳)؛ «به زودی خواهید دانست که عذاب رسواکننده بر چه کسی فرود می‌آید و دروغگو کیست و انتظار برید که من [هم] با شما منتظر هستم.»
- ۶-۱-۲-۱۰: احساس اخلاص در هدایت نمودن اصحاب یک‌که: «إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ» (شعراء/۱۸۰)؛ «و بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی‌کنم. اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست.»
- ۶-۱-۲-۱۱: احساس اعتماد و خوش بینی به فرزندان و جامعه؛ «فَجَاءَتْهُ إِخْدَاهُمَا تَمِثْلِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا» (قصص/۲۵)؛ «پس یکی از آن دو - دو دختر - در حالی که به آزر مگام بر می‌داشت نزد وی آمد [و] گفت: «پدرم تو را فرا می‌خواند تا تو را به پاداش آب‌دادن [گوسفندان] برای ما، مزد دهد.»
- ۶-۱-۲-۱۲: احساس صمیمیت و رعایت مساوات بین فرزندان: «قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ» (همان/۲۷)؛ «[شعیب] گفت: من می‌خواهم یکی از این دو دختر خود را [که مشاهده می‌کنی] به نکاح تو در آورم.»
- ۶-۱-۲-۱۳: توجه به ازدواج فرزندان و حمایت مادی و معنوی آنها: «... وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أَسْتَقِيَ عَلَيْكَ» (همان)؛ «و نمی‌خواهم بر تو سخت گیرم.»

۶-۲: عواطف گوناگون تجلی یافته قوم مدین

۶-۲-۱: لجاجت و سرسختی قوم: «مِنْ قَرَابَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا» (اعراف/۸۸)؛ «ای شعیب، یا تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند، از شهر خودمان بیرون خواهیم کرد یا به کیش ما برگردید.»
 ۶-۲-۲: احساس خسران و تباهی حضرت شعیب (ع): «لَئِنْ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ» (همان/۹۰)؛ «اگر از شعیب پیروی کنید، در این صورت به طور قطع زیانکار هستید.»

۶-۲-۳: استهزا و تمسخر حضرت نسبت به دعوت الهی: «يَا شُعَيْبُ أَصَلَوْتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتَّشِرَكَ مَا يَعْجُدُ آبَاؤُنَا» (هود/۸۷)؛ «آیا نماز تو به تو دستور می‌دهد که آنچه را پدران ما می‌پرستیده‌اند، رها کنیم...»

۶-۲-۴: احساس مالکیت و تصرف مطلق نسبت به اموال: «أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ» (همان)؛ «یا در اموال خود به میل خود تصرف نکنیم؟»

۶-۲-۵: حلیم و رشید دانستن حضرت شعیب: (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۶۶/۱۵) «إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ» (هود/۸۷)؛ «راستی که تو بردبارِ فرزانه‌ای.»

۶-۲-۶: احساس بیهودگی و بی‌فایده بودن سخنان حضرت: (همان، ۳۷۴). «يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ» (هود/۹۱)؛ «ای شعیب! بسیاری از آنچه را که می‌گویی نمی‌فهمیم.»
 ۶-۲-۷: حس ناتوان پنداشتن حضرت: «إِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا» (همان)؛ «و واقعاً تو را در میان خود ضعیف می‌بینیم.»

۶-۲-۸: احساس احترام به قبیله حضرت: «وَلَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ» (همان)؛ «و اگر عشیره تو نبود به طور قطع سنگسارت می‌کردیم.»

۶-۲-۹: فراموشی و بی‌اعتنایی نسبت به پروردگار: (طباطبایی، همان: ۳۷۵/۱۰) «يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيًّا» (هود/۹۲)؛ «آیا عشیره من پیش شما از خدا عزیزتر است که او را پشت سر خود گرفته‌اید.»

۶-۳: عواطف گوناگون تجلی یافته اصحاب ایکه

۶-۳-۱: احساس مسحور بودن حضرت: «إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ» (شعراء/۱۸۵)؛ «گفتند: تو به واقع از افسون‌شدگان هستی.»

۶-۳-۲: احساس همانندی حضرت با خویشان: «مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا» (همان/۱۸۶)؛ «و تو جز بشری مانند ما [بیش] نیستی.»

۶-۳-۳: احساس بدینی نسبت به حضرت: «وَ إِنْ تَطَّلُكَ لَمِنْ الْكَادِبِينَ» (همان)؛ «و به طور قطع تو را از دروغگویان می دانیم.»

۶-۴-۴: عواطف گوناگون تجلی یافته حضرت موسی (ع)

۶-۴-۱: حس کنجکاوی حضرت در ابتدای ورودش به مدین نسبت به عملکرد دختران: «قَالَ مَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْقَوْمُ» (قصص/۲۳)؛ «گفت: منظورتان [از این کار] چیست؟»

۶-۴-۲: حس کمک و نوع دوستی حضرت موسی (ع): «فَسَقَى لَهُمَا» (همان/۲۴)؛ «پس برای آن دو، [گوسفندان را] آب داد.»

۶-۵-۵: عواطف گوناگون تجلی یافته دختران حضرت شعیب (ع)

۶-۵-۱: شرم و آزرَم یکی از دختران: «تَمَشَى عَلَى اسْتِحْيَاءٍ» (همان/۲۵)؛ «پس یکی از آن دو زن در حالی که به آزرَم گام بر می داشت، نزد وی آمد.»

۶-۵-۲: حس اعتماد و خوش بینی به حضرت: «إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَنْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ» (همان/۲۶)؛ «چرا که بهترین کسی است که استخدام می کنی: هم نیرومند [و هم] درخور اعتماد است.»

۶-۵-۳: اظهار نظر مؤثر و صمیمیت با پدر: «قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَنْجِرْ»؛ (همان) «یکی از آن دو [دختر] گفت: «ای پدر، او را استخدام کن.»

۶-۵-۴: عفت دختران و نگرانی از اختلاط با مردان: «وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ» (همان/۲۳)؛ «و پشت سرشان دو زن را یافت که [گوسفندان خود را] دور می کردند.»

۷- عنصر اسلوب

اسلوب یا شیوه تعبیر، عبارت از روشی خاص است که یک هنرمند از طریق آن افکار و عواطف و انفعالات درونی خود را به دیگران منتقل می کند، یا به عبارت دیگر اسلوب یعنی طریقه چیدن الفاظ در کنار هم به طوری که با تغییر حتی یک لفظ از جای خود، شیوه تعبیر شخص دچار دگرگونی شود و این راز آن چیزی است که بارها شنیده شده که یک اثر ادبی را نمی توان به صورت دقیق ترجمه کرد. بدیهی است که خصوصیت ادیب در هیچ چیز به اندازه اسلوب و شیوه

نگارش نمود نخواهد داشت و این سخن که "ادیب یعنی اسلوب و طریقه بیان" (عبدالله، ۱۹۷۵: ۲۳۱) سخنی بسیار زیبا و به جا و یا به قول دکتر کدکنی، اسلوب هم چون رنگی است که مکان تشخیص آن جز با مقایسه دیگر رنگها امکان پذیر نیست. (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۸: ۳۷) از آنجا که این عنصر در داستانهای قرآن، نقشی بی نظیر ایفا می کند، به گوشه هایی از نکاتی که مجسم کننده پاره ای از ویژگی های اسلوبی این داستان است، اشاره می شود:

شیوه آغاز این داستان به این گونه است که نخست کل قصه روایت می شود و بعد با نگاهی جزئی تر بار دیگر ماجراها زیر نظر گرفته می شود (حسینی، ۱۳۸۲: ۳۱۹) و از همان نخست ذهن مخاطب را با فضای داستان آشنا و آماده می سازد.

۱-۷: گره افکنی در همان لحظات آغازین داستان

- «قوم او ملتی کم فروش هستند و در معامله، عدالت و انصاف را رعایت نمی کنند». (آیه ۸۵ سوره اعراف و آیه ۸۴ سوره هود و آیات ۱۷۷ تا ۱۸۴ سوره شعراء)

- داستان بر اساس مقابله دو چهره حق و باطل شکل می گیرد و ادامه می یابد. داستان از همان آغاز به این رویارویی اشاره می کند.

- حضرت موسی (ع) در همان آغاز ورودش دختران شعیب را می بیند که مانع از مختلط شدن گوسفندان خود با گوسفندان دیگران می شوند و در سیراب نمودن گوسفندان از طرف شبانان مورد ظلم واقع شده اند. «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْكُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ» (قصص/۲۳).

- دختران شعیب از همان ابتدای داستان، سالخوردگی پدر را بیان می کنند. «وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ» (همان).

- کاربرد جمله «تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ» برای به تصویر کشیدن عفت و نجابت دختر است. (همان/۲۵)

- به تصویر کشیدن آن که شهر یکسره از همفکران شعیب (ع) خالی نیست و این که شمار مخالفان بسیار بیش تر از موافقان او است و اداره و حکومت شهر در دست مخالفان شعیب (ع) است (اعراف/۸۷)

۲-۷: هماهنگی الفاظ با تصویرگری آن‌ها

- کاربرد جمله «یا شُعَيْبُ أَصَلَوْتُكَ تَأْمُرُكَ» (هود/۸۷) و «لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا» (اعراف/۸۸) آزار و تمسخری را که آنان به پیروان شعیب (ع) روا می‌دارند به نمایش می‌گذارد.
- کاربرد «لَيْسَ اتَّبِعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ» (اعراف/۹۰) نشان می‌دهد سران کفر از همراه کردن او با خود ناامید شده پس تنها به سراغ پیروانش آمده‌اند.
- کاربرد «فَأَشْقَطُ عَلَيْنَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِن كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ» (شعراء/۱۸۷) برای به تصویر کشیدن روح طغیانگری و لجاجت قوم است.
- «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حَجَّجٍ...» (قصص/۲۷). برای نمایش دادن و به تصویر کشیدن اختیار و آزادی حضرت شعیب (ع) به موسی (ع) در انتخاب همسر و رعایت انصاف در امر ازدواج به کار رفته است.
- نمایش مدیریت صحیح و نظارت حضرت بر فرزندان در عین سالخوردگی تا به آن‌جا که دختران مسایل بیرون را بدون نگرانی با پدر در میان می‌گذارند «قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرًا مَا سَقَيْتَ لَنَا» (قصص/۲۵).

۸- عنصر خیال

وقتی سخن از عنصر خیال و خیال پردازی به میان می‌آید، مقصود هر آن چیزی است که قوه تخیل را به حرکت وامی‌دارد و ناگفته‌ها و نادیده‌ها را در برابر دیدگان مجسم می‌نماید، یکی از جلوه‌های زیبا و باشکوه قرآن، آن است که از تمامی روش‌ها و ابزارها برای حیات بخشیدن به مفاهیم و حقایق بهره می‌جوید، و به الفاظ روح و طراوت می‌بخشد و از کلماتی به ظاهر ساده و بی‌جان، تصاویری زیبا و بدیع خلق می‌کند (محمد قاسمی، ۱۳۸۷: ۸) آری این هنری است که قرآن به وسیله آن همه موجودات و مظاهر عالم هستی را به صورت زنده و پویا ترسیم نموده و قلم تعبیر آن هیچ جامدی را لمس نکرده، مگر آن که در آن حیات دمیده و به هیچ موجودی جان و بی تحرکی اشاره ننموده، جز آن که به آن حرکت و پویایی بخشیده است، گویی تمام عالم در تابلوهای ترسیم شده قرآن، زنده و پدیده‌های هستی همگی در حرکت و جنبش هستند و از سکون و رکود خبری نیست. (معرفت، ۱۴۱۴: ۳۴۱/۵) تصویر هنری در قرآن، محدود به فنون بلاغی و

محسّنات لفظی و آرایش و تزئین کلامی نمی‌گردد؛ بلکه قرآن کریم از همهٔ روش‌ها و ابزارها برای ترسیم زنده و گویای حقایق و مفاهیم گوناگون و توصیف حالات و روحیات انسان‌ها و بیان حوادث و جریان‌های تاریخی بهره‌جسته و با خلق تصاویری بدیع و شگفت، روح و فکر انسان را به تسخیر خود در آورده است و موجی از حرکت جابه‌جایی را به فرد منتقل می‌کند. (محمد قاسمی، همان: ۳۹). این شیوه در داستان شعیب (ع) بر پایهٔ چند اصل به شرح ذیل استوار است:

۸-۱: تجسیم

در اصطلاح به معنای صورت جسمانی دادن به امور معنوی و غیر مادی است، به عبارت دیگر، امور مجرد را به صورت مادی و محسوس و ملموس شناساندن و لباس مادی بر اندام آن‌ها پوشانیدن است. (همان، ۱۱). در آیهٔ ۹۴ سورهٔ هود «وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا...»، امر را در چهرهٔ انسانی مشاهده می‌کنیم که با آمدن خود حضرت شعیب (ع)، پیروانش و مردم مدین را از چشم انتظاری به در می‌آورد.

۸-۳: تشخیص

عبارت از شخصیت انسانی دادن به اشیا و آن‌ها را به صورت انسان مجسم کردن است. (انوری، ۱۳۸۲: ۱۶۲۳/۳) در آیهٔ ۹۴ سورهٔ هود صیحه را در چهرهٔ انسانی مشاهده می‌کنیم که ناگهانی به سراغ ظالمان رفته و آن‌ها را (در خود) گرفته و از پا در آورده است. «... وَ أَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَائِعِينَ»

۸-۴: استعاره

در اصطلاح علم بیان، به کار گرفتن لفظی است در غیر معنای اصلی خود به دلیل علاقه و مشابهت میان معنی اصلی و مجازی. (حسینی، ۱۴۱۳: ۴۵۹) از جمله نقش‌های شایانی که دانشمندان علم بلاغت برای استعاره بر شمرده‌اند، آن است که استعاره می‌تواند معنا و مقصود را در قالب تصویری گویا، بدون اطاله و اطناب در کلام، همراه با مبالغه‌ای قابل قبول عرضه دارد و از این راه تخیل‌شونده را برانگیزد و در نهاد وی تأثیر مطلوب را بگذارد. (محمد قاسمی، ۱۳۸۷: ۷۸) خداوند در سورهٔ هود "...وَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ" (همان/ ۸۴) از روز قیامت با صفت محیط یاد نموده و نسبت

احاطه به آن روز داده است. گویی آن روز چون دیواری احاطه کننده است و نصب شده تا نگذارد کسی از آن عذاب بگریزد و راه فرار از هر سوی بر دوزخیان بسته است. (سید رضی، ۱۳۳۰: ۶۵).

۵-۸: تصویر پردازی با حروف

یکی از جمله اداتی که در جای جای قرآن به چشم می‌خورد و نقشی مؤثر در ارایه تصویرهایی زنده، به ویژه در زمینه داستان و حوادث گذشته ایفا می‌نماید، حرف "ذ" است. "ذ" ظرف زمان ماضی و بنا بر قول مشهور، ظرفی است که در بیش تر موارد، متعلق به فعل محذوف "أذکر" (به یاد بیاور) می‌باشد. به این ترتیب، این حرف با یادآوری صحنه‌هایی از حوادث و جریانات گذشته، ذهن و اندیشه مخاطب را به آن فضا منتقل می‌کند و اوضاع و شرایطی معین را از زمان گذشته در برابر دیدگان فرد حاضر می‌کند. (عتر، ۱۳۹۵: ۲۸۹-۲۹۰). در سوره شعرا داستان حضرت با حرف ذ آغاز می‌شود "إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ" (همان/۱۷۷) هم‌چنین بهره گرفتن از حرف "عَلَى" به معنای استیلا و برتری و تسلط، نشانگر آن است که گویی عذاب از هر سو بر ایشان سیطره دارد و این دو تعبیر نهایت شدت احاطه عذاب را بر آن‌ها می‌رساند «... وَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ» (هود/۸۴).

۶-۸: الفازی تصویرگر

در صحنه ای دیگر، کیفیت جان دادن آن‌ها را چنین به تصویر کشیده است: سرانجام زمین لرزه آن‌ها را گرفت و در خانه‌های خود به زانو در افتاده، در گذشتند. "فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ" (اعراف/۹۱؛ عنکبوت/۳۷) کلمه "جاثم" در اصل از ماده "جثم" به معنای "نشستن روی زانو" یا "توقف در یک مکان به صورت بی حرکت" است، هم‌چنین به معنای "افتادن به رو و سینه" است. (فیروزآبادی، ۱۹۳۵: ۷۸/۴) این تعبیر اشاره به آن هنگامی است که قوم ستیزه جو در حالی که در خوابی خوش فرو رفته بود، بر اثر آن زلزله شدید ناگهان بر پا برخاستند. همین که روی زانو نشستند، عذاب الهی به آن‌ها مهلت نداد و بر اثر وحشت و ترس و یا فروریختن دیوارها و یا صاعقه ای که با آن زلزله همراه بود، جان خود را در همان حال از دست دادند. (محمد قاسمی، همان: ۳۴۲) آری، زلزله و به زانو در افتادن، عقوبت‌هایی متناسب با آن همه سرکشی و گردنکشی است؛ زیرا زلزله همواره توأم با ترس و وحشت است و به زانو در افتادن، ترسیم حالت انسانی ناتوان است که از حرکت باز مانده و این دو حالت یعنی احساس ترس و عجز در روپسین لحظات

عمر، برای کسانی که زندگی خود را به ستم پیشگی و گردن فرازی سپری نموده اند، گوشمالی مناسبی است. (همان، ۳۴۲-۳۴۳).

۸-۷: تشبیه

شاید بتوان گفت در میان فنون بلاغت هیچ یک در مجسم نمودن معانی تصویرگری مفاهیم به پای تشبیه نمی‌رسد، تا آن جا که درباره آن گفته اند: "تشبیه، معنا را آن گونه آشکار می‌سازد که گویی می‌توان آن را با چشم خود دید و با انگشتان خود آن را لمس نمود. (حسن، ۱۴۰۵: ۷) خداوند وضعیت تکدیب کنندگان قوم شعیب (ع) را به حال کسی تشبیه می‌کند که نتوانسته در وطن اصلی خود زیاد اقامت کند «كَأَنَّ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا» (هود/۹۵) چون به طور معمولی این اشخاص از جهت نداشتن علاقه و اهل و عشیره و خانه و زندگی به آسانی از وطن چشم می‌پوشند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۹۳/۸) و در ادامه به قوم ثمود تشبیه شده اند "أَلَا بُعْدًا لَمَدِينٍ كَمَا بَعْدَتْ ثُمُودُ".

۸-۹: التفات

از جلوه های زیبای تعبیر قرآنی، می‌توان به انتقال ناگهانی از روشی به روش دیگر اشاره داشت، که در اصطلاح این شیوه را التفات خوانده اند. (محمد قاسمی، همان: ۱۰۰). التفات در داستان شعیب نمودی بارز دارد که می‌توان نمونه های ذیل را در آن برشمرد:

- در ماجرای شعیب با قوم خود سخن از غیبت به حضور انتقال یافته است: "وَأِلَى مَدِينٍ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ" (اعراف/۸۴؛ هود/۸۵) و "إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ؛ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ" (شعراء/۱۷۷-۱۷۸) هم چنین شاهد انتقال سخن از انشا به خبر "وَأِلَى مَدِينٍ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُضُوا الْمِيثَاقَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أُرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ" (هود/۸۴) و از حضور به تکلم "وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ" (همان/۹۰) هستیم.

- هم چنین سخن از انشا به خبر و دوباره به انشا انتقال یافته است "وَأِلَى مَدِينٍ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ" (اعراف/۸۵)

- در بیان کراهت حضرت در بازگشت از توحید و یاری خواستن از خدا سخن از خبر به انشا منتقل شده است: "قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ

فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ" (همان/۸۹).

- در جریان معجزه آوردن حضرت و بیان پیشتازی در دین، سخن از انشا به خبر انتقال یافته است: "قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ" (هود/۸۸)؛ هم چنین در این جمله جواب شرط حذف شده که در حیات بخشیدن به صحنه، مؤثر واقع شده است.

- در تهدید حضرت برای انتظار عذاب الهی جمله فعلیه به اسمیه انتقال یافته است: "وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ... وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ" (هود/۹۳)

۸-۱۰: تقابل و رویارویی صحنه ها یکدیگر

مقابله و رویارویی صحنه ها با یکدیگر، نقشی مهم در تأثیر گذاری بر مخاطب ایفا می کند؛ زیرا بدیهی است که اراییه یک صحنه در مجالی خاص، نخواهد توانست همان تأثیری را از خود به جای بگذارد که در رویارویی آن صحنه با طرف مقابلش پدید می آید، ضمن این که این فرصت را به مخاطب می دهد تا با شناخت هر دو جنبه، به مقایسه آن دو با یکدیگر بپردازد و به انتخاب آگاهانه یکی از آن دو مبادرت نماید. (باطاهر، ۱۴۲۰: ۲۱۷) در سراسر قرآن، دو چهره نیک و بد، ایمان و کفر، عدالت و ظلم، عقل و جهل و به طور کلی حق و باطل در کنار هم معرفی شده اند تا معرفت هر دو راحت تر امکان پذیر شود. (محمد قاسمی، ۱۳۸۷: ۱۰۹) در آیه "وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ" (هود/۹۳) از دو چهره مختلف شرک و ایمان در دو تصویر گویا که درست رویاروی هم قرار گرفته اند، پرده بر می دارد. در تصویر نخست، مردم مدین قرار دارند که بر طبق باور خویش عمل می کنند و منتظر عذاب و لعنت الهی هستند و در تصویر دیگر، حضرت قرار دارد که طبق دستور پروردگار عمل کرده و منتظر لطف و رحمت الهی است.

۹- عنصر اندیشه

به طور معمول هدف از سرودن شعر و یا نقل داستان و یا هر کدام از انواع ادبی، لذت محض هنری نیست؛ بلکه انگیزه اصلی از آن‌ها، بیان برخی حقایق و القای بعضی مفاهیم است. همان طور

که می‌دانیم، هدف اصلی از داستان‌های قرآن و سایر موضوعات مطرح شده در آن چیزی جز هدایت انسان در زمینه‌های مختلف زندگی فردی و جمعی نیست و بسیار واضح است که انسان هر لحظه و در هر شرایطی با مسایلی مواجه است که موضع‌گیری خاص خود را طلب می‌نماید و چگونه موضع‌گیری کردن، همان نکته‌ای است که قرآن برای روشن کردن و بیان آن آمده است. ناگفته پیداست، این داستان نیز باید برای اندیشه‌ای مهم در مسیر حرکت دینی و توجیه مسلمانان و به ویژه شخص رسول خدا (ص) فرو فرستاده شده باشد که در حقیقت این توجیه چیزی جز توصیه‌ی ایشان و گروه مؤمنان به صبر در برابر مصیبت‌ها نیست؛ زیرا خداوند علیم و حکیم است و هیچ امری از جمله سختی‌ها و شکنجه‌های آن‌ها، از او پنهان نمی‌ماند و هم‌چنین نوید به آینده‌ای روشن که در آن بتوانند آزادانه به عبادت و یکتاپرستی مشغول شوند و ندای توحید را در همین شهر مکه طنین اندازند.

برخی از اهداف داستان شعیب (ع) را این گونه می‌توان بیان نمود:

هدف اول: نمایاندن این قصه است که در آیین همه پیامبران عقیده یگانه وجود داشته است. عبارت واحدی که هر پیغمبری می‌گوید این است که ای مردم، خدا را پرستید، برای شما معبودی جز او نیست؛

هدف دوم: آشکار ساختن این نکته است که طبیعت ایمان و طبیعت کفر در نفوس بشری در طول تاریخ یکسان بوده است؛

هدف سوم: نمایاندن غفلت و بی‌خبری و فراموش کردن پند و عبرت و از یاد بردن سپاسگزاری بر نعمت جانشین شدن در زمین است؛ نسلی پس از نسلی دیگر بر زمین می‌آید و قومی پس از قوم دیگر جایگزین می‌شود و این قوم تازه بر آنچه بر قوم گذشته رسیده نمی‌اندیشد و پس از آگاه شدن از سرگذشت هلاکت بار گذشتگان، بر این جانشین خدا در زمین سپاسگزاری نمی‌کند: (قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ)؛

هدف چهارم: نمایاندن سرگذشت تکذیب کنندگان است که بر سنت تخلف‌ناپذیر خدا پیش می‌آید ... و به این گونه این داستان‌ها بر حسب تسلسل تاریخی پیش آمده و همه این هدف‌ها را صورت تحقق بخشیده است. (حسینی، ۱۳۸۲: ۳۴۱-۳۴۲)؛

هدف پنجم: دیگر این داستان به تصویر کشیدن این مطلب است که بی‌همسران را همسر دهید و اگر تنگدست هستید خداوند آن‌ها را از فضل خویش بی‌نیاز خواهد کرد. (نور/۳۲)

نتیجه‌گیری

- ۱- بسیاری از جنبه‌های عناصر داستانی متعارف در ادبیات داستانی را می‌توان در داستان‌های قرآن از جمله داستان حضرت شعیب (ع) تشخیص داد و ارزیابی کرد؛
- ۲- در این داستان، نخست کلّ قصّه روایت می‌شود و بعد با نگاهی جزئی تر بار دیگر ماجراها زیر نظر گرفته می‌شود؛
- ۳- داستان عناصر نمایشی نظیر طرح، شخصیت پردازی، کشمکش، گفتگو و... را در بر گرفته است و با تصاویری زنده که هر یک از جهانی زنده برداشته شده، بر اندام معانی مجرد و ذهنی، خلعتی از حیات می‌پوشاند و با تعبیر اعجاز گر خود صحنه‌های زنده و احساس برانگیز می‌آفریند؛
- ۴- عناصر ادبی شامل عنصر اندیشه، اسلوب، خیال و عاطفه قابل تبیین و ارزیابی است؛
- ۵- این داستان برای حیات بخشیدن به صحنه‌ها از کنایه، تشبیه، استعاره، مجاز، تصویر پردازی با حروف و کلمات، تشخیص، تجسیم بخشیدن به حقایق دینی، تقابل و رویارویی صحنه‌ها با یکدیگر و تنوع در رایه صحنه‌ها الهام گرفته است؛
- ۶- هدف اصلی داستان دعوت به رعایت انصاف در معامله است که در تمام قسمت‌های داستان این مطلب پرتو افکنده است؛
- ۷- داستان براساس مقابله دو چهره حق و باطل نشان می‌دهد پیش‌پیش‌های روح و روان انسان فقط مربوط به مجموعه‌ای از امور انتزاعی نیست؛ بلکه این پیچیدگی‌ها ماهیت اصلی خود را در فراز و نشیب‌های زندگی انسان نشان می‌دهد و محل وقوع اصلی‌ترین پژواک‌های آن، زندگی عینی انسان است.

منابع و مآخذ

- ۱- فولادوند، محمد مهدی (۱۴۱۵)، ترجمه قرآن کریم، دارالقرآن الکریم، تهران.
- ۲- امین، احمد (۱۹۶۷)، *النقد الادبی*، الطبعة الاولى، بیروت: دارالکتب العربیة.
- ۳- انوری، حسن (۱۳۸۲)، *فرهنگ بزرگ سخن*، تهران: انتشارات سخن.
- ۴- باطاهر، ابن عیسی (۱۴۲۰)، *المقابلة فی القرآن*، عمان: دارعمان.
- ۵- جرجانی، عبدالقاهر (۱۳۶۸)، *دلائل الاعجاز*، ترجمه سید محمد رادمنش، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۶- حسن، عبدالقادر، (۱۴۰۵)، *القرآن و الصور البیانیة*، بیروت: عالم الکتب.
- ۷- حسینی، ابوالقاسم (۱۳۷۷)، *مبانی هنری قصه های قرآن*، تهران: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما.
- ۸- حسینی، سید جعفر (۱۴۱۳)، *اسالب البیان فی القرآن*، تهران: مؤسسه الطباعة و النشر.
- ۹- حسینی، محمد (۱۳۸۲)، *ریخت شناسی قصه های قرآن*، تهران: ققنوس.
- ۱۰- خبری، محمد علی (۱۳۸۷)، *حکمت، هنر، زیبایی و عناصر نمایشی قصه یوسف (ع) در قرآن کریم*، تهران: سورة مهر.
- ۱۱- خطیب، عبدالکریم (۱۹۷۵)، *القصص القرآن فی منطوقه و مفهومه*، الطبعة الثانية، بیروت: دارالمعرفة.
- ۱۲- سید رضی، ابوالحسن محمد بن الحسین (۱۳۳۰)، *تلخیص البیان عن مجازات القرآن*، ترجمه سید محمد بار سبزواری، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۳- قطب، سید (۱۳۶۱)، *تفسیر فی ظلال القرآن*، ترجمه محمد علی عبادی، تهران: مرکز نشر انقلاب.
- ۱۴- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن (۱۳۸۸)، *الاتقان فی علوم القرآن*، ترجمه محمود طیب حسینی (دشتی)، قم: دانشکده اصول الدین.
- ۱۵- شایب، احمد (۱۹۹۹)، *اصول النقد الادبی*، الطبعة العاشرة، القاهرة: مكتبة النهضة المصرية.
- ۱۶- شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۶۸)، *شاعر آیینها*، تهران: انتشارات آگاه.
- ۱۷- شریف لاهیجی، محمد بن علی (۱۳۷۳)، *تفسیر شریف لاهیجی*، تهران: دفتر نشر راد.
- ۱۸- طباطبایی، محمد حسین (۱۴۱۷)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۱۹- عبد التواب، صلاح الدین (۱۹۹۵)، *الصورة الادبية فی القرآن الکریم*، الطبعة الاولى، القاهرة: الشركة العالمية لنشر - لونجمان.
- ۲۰- عبدالله، محمد حسن (۱۹۷۵)، *المقدمة فی النقد الادبی*، کویت: دارالبحوث العلمية.
- ۲۱- عتر، حسین ضیاء الدین (۱۳۹۵)، *ببینات المعجزه الخالدة*، بیروت: دارالنصر.
- ۲۲- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (۱۹۳۵)، *القاموس المحيط*، القاهرة: مطبعة الحسينیه.
- ۲۳- محمد قاسمی، حمید (۱۳۸۷)، *جلوه های هنر تصویر آفرینی در قرآن*، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۴- معرفت، محمد هادی (۱۴۱۴)، *التمهید فی علوم القرآن*، قم: موسسه النشر الاسلامی،
- ۲۵- میر صادقی، جمال (۱۳۸۰)، *عناصر داستان*، چاپ چهارم، تهران: انتشارات سخن.
- ۲۶- نجم، محمد یوسف (۱۹۷۹)، *فن القصة*، الطبعة السابعة، بیروت: دارالثقافة.
- ۲۷- هولتن، اورلی (۱۳۶۲)، *مقدمه ای بر تئاتر آیین طبیعت*، ترجمه محبوبه مهاجر، تهران: انتشارات سروش.